

در حدیث است که من عشق و عفت و کم و مات مات شهید
 و در حدیث دیگر آن الله جلیل کتب الجلال و دلفون مصری فرمود
 من استانش باینده استانش بگل شمع یلج و وجه صبح
 و سلطان اهل عشق و عرفان شیخ ابی محمد روز بهمان سفر مایه
 مزلایهوت بی زحمت حلول در ناسوت است و جمال ناسوت از
 عکس جمال لا هوت جایی توان یافت که از عکس جلال
 بالا شجر دل حری لب شکری نیست و حقیقت که کجای حکم
 الاصول پسری فی الفروع سر صحبت ازلی در محاسن بطون بگذا
 ساریت و بر تو نور عشق ادلی که مضمون فاجیت ان اوجیت
 بر جمال ذرات اعیان کاینات ظاهر و جاریت همان بوقا
 که در احوالک بصورت میل ارادی که مبداء حرکت در نیست ظاهر
 کشته و در عناصر بصفی میل طبعی برآمده و در نباتات مبد
 نشو و نما شده و در حیوانات بصورت ثبوت نشوئی سرزده
 و در نفوس کامل انسانی بصفی عشق نفسانی تجلی کرده و اگر
 کسی دیده اعتبار بگشاید و کرد سراپای جهان باید از طاعت

از

که از لوث طبایع پاک اند به عالم افلاک آید و از انجا بر کز خاک
 نثران نماید هیچ ذره را از پر تور عشق غالی نیاید در ازل از غم عشق
 قدحی در دهند زان ملک جرج زانکشت و ملک مست افلاک
 و اکابر حکما سر بران عشق در موجودات اثبات نموده اند و لیکرین
 تفرق میان عشق نفسانی و بهیمی شکل است و هر کس را مکنیت
 ترقوی شهودی و دواعی طبعی نیست هر هوسناکی جدا اند
 جام و سندان با جتن و جالاکان طریقت که راه عشق را با قدا
 نامرادی توانند سپرد و بموت ارادی از رعایت جسم و لذات
 شهوات و اندر مردان بکبریت احمر غریز تراند و اگر مردم بقیده هوای
 نفس اسپزند و از بقدر طاعت طبعیت بیرون نیامده عشق را عشق
 نامند و هوس را محبت دانند و با صفات بهیمی دعوی محال است
 کنند و با رقیبت مشهورت و اعیر رتبت از او کان دارند و میراث
 بیسات را و این مادی و در دست سلیمان هوسی شامبار
 توان کرد و بال کوهی بنابرین طریق عافیت اسلام تواند بود
 و عشق حالی فانی و کز عین او او سطر مستقیم و اخره قتل